

عنوان مقاله:

بررسی تطبیقی یک شعر از علی باباچاهی و شمس لنگرودی بر اساس نظریه ی ریزوماتیک ژیل دلوز

محل انتشار:

فصلنامه نقد، تحلیل و زیبایی شناسی متون (قندپارسی سابق)، دوره 4، شماره 4 (سال: 1400)

تعداد صفحات اصل مقاله: 21

نویسنده:

بهزاد خواجهات - استادیار دانشگاه آزاد اسلامی اهواز، اهواز، ایران

خلاصه مقاله:

ژیل دلوز[۱] (۱۹۹۵-۱۹۲۵) از متفکران بنام معاصر است که نظریه ی ریزوماتیک او (که در مقابل نظریه ی درختی قرار می گیرد) همواره از سوی اندیشمندان مورد توجه و واکاوی قرار گرفته است. دلوز و فلکس گاتاری [۲] بمتابه ی دو فیلسوف پساساختارگرا سال ها با یکدیگر همکاری کرده و به بسط این نظریه در سوبه های مختلف پرداخته اند. البته دامنه ی آرای دلوز وسیع است و به مباحث مختلفی مرتبط می شود. طبق این نظریه (که به سامانه های معرفتی و هنری مختلف قابل تعمیم است) انگاره های معطوف به کلیت یکپارچه، تک ریشه ای و تمرکزگرا مورد بازبینی قرار گرفته و به جای آن بافتار غیرخطی، تجربه ورز و سیال و متکثر می نشیند. از سوی دیگر در شعر پسامدرنیستی ایران که از اوایل دهه ی هفتاد خورشیدی اعلام حضور می کند، این رویکردها و چالش ها چه از نظر تجارب شاعران و چه در مباحث نظری و بوطیقای شعر دوران، مشهود و مبسوط است و بدین ترتیب می توان برای فهم بهتر هویت شعر پسامدرنیستی در مقابل شعر سنتی و حتی مدرن از این نظریه مدد گرفت. در این مقاله ضمن تشریح آرای دلوز درخصوص رویکرد ریزوماتیک در مقابل درختی، دو شعر از این دو نحله ی فکری و ادبی در شعر امروز به طور تطبیقی بررسی و تلاش شده است که مهم ترین تفاوت های این دو شیوه بر حسب ده عنوان طبقه بندی و تشریح شود. علی باباچاهی، نماینده ی شعر پسامدرنیستی و شمس لنگرودی نماینده ی جریان موسوم به "ساده نویسی"، به دلیل کثرت آثار، اشتها و وزن ادبی انتخاب نگارنده برای توضیح این وضعیت بوده اند.

کلمات کلیدی:

دلوز، گاتاری، باباچاهی، شمس لنگرودی، ساختار ریزومی

لینک ثابت مقاله در پایگاه سیویلیکا:

<https://civilica.com/doc/1727329>

